

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت - بخش پنجم

از کودکان کاوشگر، تا فارغ التحصیلان بی تفاوت

اردوان مجیدی

۱۰ آذر ۹۸

نظام آموزشی کشور ما در انجام مأموریت خود، یعنی تربیت و فراهم کردن بستر رشد همه جانبه فرزندانمان، دچار مشکلات بنیادی در یک میدان پیچیده است. ارائه راهکارهای ساده انگارانه برای حل مشکلات در این میدان پیچیده، در سالهای اخیر متداول شده است. به نظر می رسد تصویب یک قانون ناقص در زمینه حذف تنوع مدارس در هفته های اخیر، نیز از این دست باشد. این موضوع بهانه ای شد که در سلسله یادداشت هایی، به کالبدشکافی ابعاد مختلف بنیادین مشکلات پرداخته، و ان شاء الله بتدریج اشاره ای نیز به طیف راه حل های ممکن برای طی مسیر تحول در چشم اندازی وسیع تر بکنیم. این پنجمین بخش از این یادداشت ها است.

در یادداشت اول، دوم و سوم، به ۵ بعد از مشکلات ماهوی نظام تعلیم و تربیت نظیر انتزاعی و غیر کاربردی بودن برنامه درسی، عدم توجه به نیازهای واقعی و استعدادها، ارزیابی ماشینی، رتبه بندی کور، برچسب زدن زرنگ و تنبل به کودکان، و تحقیر، تحمیق و تهدید آنها، سلب خلاقیت و ابتکار از معلمان و مدارس در ساختاری محافظه کار، میدان یافتن صنعت ناسالم و انگلی کنکوری در این فضای گل آلود، و جولان دادن طیفی از مدارس غیر دولتی و شبه غیر دولتی در این میدان صنعت ناسالم، اشاره شد. و نشان دادیم که قانون مذکور حذف تنوع مدارس، این گردونه صنعت ناسالم و مخرب را نه تنها حذف، بلکه احتمالاً تشدید هم خواهد کرد.

در یادداشت چهارم، به عنوان بعد ششم از مسئله، طیفی از مدارس غیر دولتی از طیف مدارس قبلی (جولان دهنده در صنعت ناسالم) را استثناء کردیم. این طیف شامل مدرسی می شود که همگی با دغدغه تحول تعلیم و تربیت و فراهم ساختن تعلیم و تربیت انسانی و متناسب با نیازهای واقعی کودکان، ایجاد شده اند، و تلاش می کنند، خلائی

را که در نظام آموزشی رسمی وجود دارد، با یافتن فرصت‌های خلاقانه در بستر یک مدرسه غیر دولتی، جبران کنند. اشاره کردیم که تقریباً اغلب آنچه که بصورت واقعی در تحول مطلوب برنامه درسی در مدارس اتفاق افتاده است، ابتدا در این طیف محدود از مدارس غیر دولتی جوانه زده است؛ به نحوی که درصد اصلی بارقه‌های امید به تحول در نظام تعلیم و تربیت کشور را می‌توان انحصاراً در تلاش این مدارس محدود مشاهده کرد. قبلاً به عنوان بعد پنجم از این صحبت کرده بودیم که طیف وسیعی از مدارس غیر دولتی، بستر ناعدالتی آموزشی را رقم می‌زند. اما در تبیین مدارس تحولی مذکور در بعد ششم، نشان دادیم که برچیدن تمام مدارس غیر دولتی به بهانه ناعدالتی، تر و خشک را با هم می‌سوزاند، و میدان تلاش تلاشگران تحول واقعی را در یک تحول پائین به بالا، بسیجی و خودجوش، از آنها می‌گیرد، و همه را معطل حرکت یک نظام فرسوده، محافظه کار، لخت و عریض و طویل برای برداشتن یک قدم کوچک در تحول می‌کند.

بنا بود در این یادداشت به بعد هفتم پردازیم، اما بازخوردهائی که نسبت به یادداشت قبلی مطرح شد، مرا بر آن داشت که ابتدا برخی از ابعاد قبلی مورد بحث، بخصوص بعدهای اول و ششم و زوایای آن را در این یادداشت و یادداشت بعدی، کمی عمیق‌تر مورد بحث قرار دهیم. بازخوردهای شما، من را در تنظیم و چگونگی پرداختن به موضوعات، مبتنی بر واقعیات، مطالبات و باورهای اجتماعی، یاری می‌کند. هر چند که اینجا قصد نوشتن یک مقاله علمی تحلیلی را ندارم، اما بد نیست کمی به وجوهی از ماهیت تربیت پردازیم. فکر می‌کنم بخش بزرگی از فهم مشکلات نظام تعلیم و تربیت، و واکنشهای متفاوت جامعه و تصمیم گیرندگان حاکمیتی نسبت به آن، به فهم همین وجوه بستگی دارد.



نظام رسمی با بچه‌ها چه می‌کند؟ اجازه دهید کمی بیشتر به اتفاقی که در مدارس ما برای بچه‌هایمان می‌افتد توجه کنیم.

پژوهشگران خبره، درون گاهواره‌ها

بچه‌ها از کودکی پژوهشگرانی خبره‌اند. از این عبارت تعجب نکنید. به کودکی که تازه امکان حرکت کردن چهار دست و پا را یافته توجه کنید. با حوصله و کنجکاوی به محیط اطراف خود می‌نگرد. اشیاء را برانداز می‌کند. اما به دیدن اکتفا نمی‌کند. دست خود را به سوی آنها دراز می‌کند تا آنها را لمس کرده، زیر و رو و بالا و پائینش می‌کند، تکانش می‌دهد، بویش می‌کند، در دهانش فرو برده تا مزه اش را بچشد و با حس پیچیده زبان و دهان خود آن را بررسی کند. اگر دستش به آن شی‌نرسد، با تکاپو و تلاش تحسین برانگیزی، تمام توان جسمی و فکری خود

را برای حرکت کردن و رسیدن به آن صرف می کند. موانع اطراف خود را بررسی و بهترین راه را برای حرکت، با توجه به توانمندیهای خود، بر می گزیند. ... اینها نمونه هایی از رفتار یک کودک است. اگر با مبانی رفتار یک پژوهشگر آشنا باشید، متوجه می شوید که کودک فطرتاً به صورت جدی یک پژوهشگر پر تلاش، پر انگیزه و کاوشگر است. خدا این کاوشگری را در نهاد ما آدمها قرار داده است. شنیدن، کشف آواها و قواعد گفتار و سخن گفتن، که فرایند بسیار پیچیده ای است، وجه مفصل دیگری از توان پژوهشی و اکتشافی او است. تفکر و تشخیص خصوصیات اطرافیان و تحلیل رفتارهای آنها و بروز واکنش مناسب نسبت به آن، و شکل گیری یک رفتار اجتماعی در تعامل با اطرافیان، وجه دیگری از توانمندیهای این پژوهندگان کوچک است.

کمی بزرگتر که می شوند، با سوالهای متعددشان ما را سوال پیچ و حتی کلافه می کنند. برای کشف هر چیز جدید در محیط اطراف خود، با دغدغه و انگیزه فراوان، دست ما را می کشند تا اکتشافات محیطی خود را کامل کنند. آنها در این تلاش جلوتر از ما حرکت کرده و دست ما را برای همراه ساختن با خود، برای یافتن پاسخ به سوالهای بی پایانشان، می کشند. اینگونه ما با کودکانی اکتشافگر مواجهیم.

والدین آگاه می دانند که کودکان را باید در این فعالیت کاوشگری خود در حد امکان آزاد گذاشت، و آنها را یاری کرد تا خود به پاسخ سوالات دست یابند، و بستر را به گونه ای فراهم کرد که امکان کاوشگری بیشتر آنها، به صورتی ایمن و فارغ از دغدغه های محیطی، فراهم آید. البته هستند والدین ناآگاهی نیز که با محدود کردن یا واکنشهای منفی، یا مجبور کردن او به یادگیری موضوعات طبق روالی که خود والدین برای کودکان در نظر می گیرند، این روحیه اکتشافگری را در آنها بتدریج از بین می برند. فعلاً با خانواده ها در این یادداشت کاری نداریم؛ شاید موقعی دیگر به آنپردازیم.

سازوکار ضد اکتشافگری؛ اینجا چه اتفاقی افتاده است؟

در اوج دوران رشد اکتشافگری و کنجکاوی، ناگهان اتفاقی در زندگی کودک می افتد. کودک کاوشگر به مدرسه وارد می شود! بلافاصله با محتوای از پیش تعیین شده و قالب بندی شده، برنامه منظم برای دریافت و پس دادن این محتوی، ارزیابی بی پرده و خشک از یادگیری و رفتارهای او، بازخوردهای نه چندان دلچسب، تحقیر و تهدید، و نیز تحدید برای جلوگیری از خروج او از این قالبها و مسیر تعیین شده و بستن هر گونه راه فرار او از این میدان، مواجه می شود. اینها برای کور کردن روحیه اکتشافگری و کنجکاوی او به شدت کافی است. اما بیش از آن نیز هر گونه فعالیت اکتشافی، جستجوگری و پرسشگری او، که قبلاً توسط او به صورت باز، مبتنی بر شرایط ایجاد شده، مسائل آنی ایجاد شده در ذهن او، و علایق و استعدادهای ذاتی خودش انجام می شد، از تاریخ ورود او به مدرسه با

عناوینی چون: "این را بعداً می خوانید!"، "این مال کلاس چهارم است!"، "هنوز نرسیده اید!"، "شما به درس خودت کار داشته باش، به اینها چکار داری؟"، "اون چیزی که تو کتاب است!"، "الان وقتش نیست!"، "فقط همین جوری که کتاب گفته..." و دهها عبارت نظیر آن، سرکوب می شود.

قدرت این سازوکار ضد اکتشافگری چنان بالا است، که تنها پس از چند روز از ورود به مدرسه، روحیه اکتشافگری او به شدت تقلیل یافته، و این وضعیت که تا کنون او دست شما را برای پاسخ یافتن به سوالات بی پایان خود می کشید، و شما را از همراهی با خود در این مسیر خسته می کرد، ناگهان به کودک منفعل، بی انگیزه، و بی علاقه تبدیل شده، و شما مجبور به هل دادن او برای انجام تکالیف الزامی و از پیش تعیین شده مدرسه بوده، و باید از سازوکارهای تهدید و تطمیع برای به حرکت وا داشتن او استفاده کنید.

موضوعاتی نیز که در قالب این محتوای از پیش تعیین شده الزامی به او خورانده می شود، ارتباط بسیار کمی با واقعیتها و نیازهای واقعی زندگی او داشته، یا حداقل او متوجه نمی شود که چرا باید این حرفهای بی معنا و انتزاعی را بخواند، حفظ کند و پس بدهد. در صورتی هم که این مطالب انتزاعی را به زحمت فرا گرفته و حفظ کند، ماهیت این یاد گرفته ها در زندگی واقعی او هیچ اثر جدی ای نداشته، مگر آنکه مدرک تحصیلی ناشی از آن، برای طی طریق در یک سازمان رسمی بدرش بخورد.

این فقط اشاره ای به یکی از زوایای خلاء در نظام تعلیم و تربیت، و فقط نمونه ای از ماهیت اتفاقی است که در مدارس ما می افتد. مشت نمونه خروار است.

از فرصتهای از دست رفته، تا تخریب داشته ها

در مقابل، کودک از فراگرفتن هزاران موضوع ضروری مورد نیاز در زندگی واقعی خود، که با آنها دست به گریبان خواهد بود، باز می ماند. وقت صرف شده برای آن یادگیری موضوعات کلیشه ای، فرصت یادگرفتن موضوعات ضروری را از او می گیرد، و بهترین فرصت در بهترین دوره عمر خود برای یادگیری آن موضوعات ضروری را از دست می دهد.

در این میدان، به جای شکل گیری ابعاد شخصیتی و فرهنگ مطلوب نظیر اعتماد به نفس، هویت، خلاقیت، اکتشافگری، پشتکار، جدیت، کرامت، شوق انگیزه و هدفدار بودن، خودجوشی، صداقت، فرهنگ کار، فرهنگ تعاملات اجتماعی و نظایر آن، بسیاری از این ابعاد در او تخریب می شود. یاد می گیرد که نه برای به کار بردن واقعی دانسته ها یاد بگیرد، بلکه یاد بگیرد که دیگران را راضی کند. یاد می گیرد که حرفهایی که اعتقادی به آن ندارد را به صورت طوطی وار حفظ کرده و اظهار کند. یاد می گیرد در زندگی مشی دورویی را اتخاذ کرده، و برای پرهیز از

رسوا شدن، همرنگ جماعت شود. یاد می گیرد روحیه کنجکاوی، اکتشافگری و ابداع خود را سرکوب کرده، و فقط منتظر خوراک محتوایی آماده ای که برای او آماده شده است، بشود؛ و اگر خوراک محتوایی هم به او داده نشد، هیچ حرکتی از خود برای یافتن و ایجاد آن انجام ندهد.

یاد می گیرد به دیگران و حتی بغل دستی خود کاری نداشته باشد، و هر کس باید به تنهایی گلیم خودش را از آب بکشد، و هیچ مسئولیتی نسبت به دیگران و حتی هم شاگردی خود نداشته باشد. یاد می گیرد که هویت او هیچ اهمیتی ندارد؛ بلکه او یکی از دانش آموزان است، و باید به فارغ التحصیلی نظیر یکی از فارغ التحصیلان، تبدیل شده، و قرار نیست خصوصیات، توانمندی و شایستگی ویژه و خاصی در شخص او، او را از دیگران متمایز کند. یاد می گیرد تا زمانی که در تبعیدگاه مدرسه، دوران تبعید تحصیلی خود را می گذارند، باید مطالعه و یاد گرفتن را به عنوان رنجهای این تبعید تحمل کند، و بعد از آن وقتی فارغ التحصیل شد، دیگر نیازی به مطالعه و یاد گرفتن و کتاب خواندن نیست. یاد می گیرد میلیونها کتاب و مقاله، هیچ کدام واقعا ارزشی برای او ندارند، و فقط کتابهای درسی و کتابها و مقالاتی که در فرایند درسی او توسط متولیان درس او تعیین شده است، برای او اهمیت دارد. و بدیهی است که پس از فارغ التحصیلی هم که دیگر متولی ای برای درس او وجود ندارد، نیازی به هیچ مطالعه ای وجود ندارد.

اینها فقط نمونه هایی از دست پخت نظام تعلیم و تربیت رسمی است، که کودکان ذاتا اکتشافگر ما را به چنین فارغ التحصیلان حفظ محور، ناتوان از تعامل با جامعه، بی انگیزه، فریبکار و بی تفاوت تبدیل کرده اند.

پیش فرضهای غلط

وقتی این عبارات را می خوانیم، با جستجویی که در کودکان اطرافمان می کنیم، و گاه به خاطر آوردن تجربیات زیسته خودمان در دوران تحصیل در مدرسه و دانشگاه، کاملا واقعیت اتفاقی که در تربیت کودکان ما در حال وقوع است را حس می کنیم. اما بعضا با خودمان می گوئیم: "خوب که چی؟ مدرسه همین است دیگر! نمی توانیم بچه ها را در آن رها کنیم که هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند؛ اگر چنین کنیم که همه اش می روند سراغ بازی و بازی گویی و اتلاف وقت. باید برایشان محتوی آماده کنیم که درس بخوانند و چیز یادگیرند. غیر این چه کاری می شود انجام داد؟"

بله سوال همین است: غیر این چه کاری می شود انجام داد؟

اغلب ما با تصویری که از کودکی و حتی کودکی و تحصیل پدرانمان داریم، تصور می کنیم اینها بدیهیات تعلیم و تربیت مدرسه ای است؛ و در ایجاد هر مدرسه ای، از این بدیهیات گریزی نیست.

اما به نظر می‌رسد که اشتباه می‌کنیم. اینها مفروضات بدیهی در تعلیم و تربیت نیستند. می‌توانیم تعلیم و تربیت را به گونه‌ای دیگر رقم بزنیم. در یادداشت بعدی، در مورد این موضوع بیشتر صحبت می‌کنیم؛ تا پس از آن سیر قبلی مباحثمان را از بعد هفتم به بعد دنبال کنیم.